گفت‌وگوی «جوان» با یکی از بازیکنان تیم فوتبالی که ۱۲ شهید دارد

بچه‌های تیم آزادی در میدان جنگ هم گل کاشتند

صغری خیل فرهنگ

تیم فوتبال «آزادی» متشکل از چند جوان مذهبی سمنانی بود که وقتی جنگ شروع شد، همه اعضای این تیم به جبهه رفتند و ۱۲ نفرشان که در عملیات والفجر ۳، والفجر ۸، کربلای ۵ و چند عملیات دیگر حضور داشتند، به شهادت رسیدند. جوانان ورزشکاری که سال‌ها در یک تیم همبازی بودند وقتی شیپور جنگ را شنیدند، لباس رزم پوشیدند و این بار به جای مستطیل سبز در میدان جنگ به مصاف دشمن رفتند. الحق که در این میدان هم گل کاشتند و حماسه‌ها آفریدند. برای آشنایی با شکل‌گیری این تیم فوتبال و شناخت اجمالی ۱۲شهید تیم آزادی، پای صحبت‌های ابوالفضل طاهریان از اعضای تیم و از رزمندگان دفاع مقدس نشستیم که ماحصل این گفت‌وگو را پیش‌رو دارید.

تیم فوتبال آزادی از چه زمانی شکل گرفت؟

دو سال قبل از پیروزی انقلاب تعدادی از جوانان و نوجوانان سمنانی در زمین خاکی میدان حافظ این شهر جمع شدند تا یک تیم محلی تشکیل دهند. اعضای اولیه این تیم شش نفر بودند. عبدالحمید قدس که سرپرست تیم بود، اکبر نیکو کاپیتان، ابوالقاسم اصلاحی و چند نفر دیگر. معمولاً هر شب قبل از بازی، بچه‌ها با سطل از خانه‌هایشان آب می‌آوردند و زمین را آبپاشی می‌کردند. خاک زمین نرم بود و اگر این کار را نمی‌کردند، هنگام بازی خاک بلند می‌شد و شرایط بازی را برای بچه‌های تیم سخت می‌کرد. تیم فوتبال ما اینطور کار خودش را شروع کرد. ابتدا نام تیم «درخشان» بود که با پیروزی انقلاب اسلامی به «آزادی» تغییر نام داد.

بچه‌های تیم سهمی هم در فعالیت‌های انقلابی داشتند؟

زمانی که مبارزات مردم علیه رژیم به اوج خود رسید، بازیکنان تیم هم بیکار ننشستند. بعد از هر تمرین جلساتی در خصوص مسائل مبارزه و انقلاب تشکیل می‌دادند و در این مورد صحبت می‌کردند. هرشب برنامه شعارنویسی و دیوارنویسی داشتند. ما هم همراه با بزرگ‌ترهای تیم بودیم. هر کاری که می‌توانستیم انجام می‌دادیم. همین فعالیت‌ها بعد از انقلاب در راستای مباحث تیم ادامه داشت.

اوایل انقلاب شرایط کشور ملتهب بود. تیم فوتبال آزادی در این شرایط چه روندی را دنبال کرد؟

بعد از انقلاب اولین کاری که کرد تغییر نام تیم بود. کمی بعد برای هدایت تیم به دنبال یک مربی بودیم تا سکان تیم را در دست بگیرد. شهید عطاءالله صحافی مربی‌ای بود که اوایل در مدارس راهنمایی و دبیرستان معلم ورزش بود. مربیگری بعضی از تیم‌ها مثل سپاهان سمنان را نیز بر عهده داشت. او مربی حرفه‌ای بود و دوره‌هایی را زیر نظر مربیانی که از آلمان به ایران آمده بودند گذرانده بود. اما طول کشید تا او را راضی کنیم به تیم بیاید. نمی‌خواست بیاید ولی بچه‌ها دست بردار نبودند تا در نهایت رضایتش را جلب کردند. بچه‌های تیم یا بسیجی بودند یا پاسدار و یا معلم آموزش و پرورش. با آمدن صحافی، تیم جان تازه‌ای گرفت. صحافی بچه‌ها را در رده‌های نوجوان، جوان و بزرگسال تقسیم‌بندی کرد. اصلی‌ترین مسئله مورد توجه صحافی اخلاق بود. از این رو تأکید زیادی روی فعالیت‌های بچه‌های تیم در مساجد و پایگاه‌های بسیج داشت. سعی بر این بود که تیم‌مان را هدفدار پیش ببریم.

شیوه مربیگری صحافی که بعدها شهید شد، چطور بود؟

شهید صحافی همیشه یک روز قبل از مسابقه در خانه‌اش جلسه دعایی برگزار می‌کرد و ارنج تیم را می‌چید. اخلاق اولین شرط حضور بچه‌ها در ترکیب اصلی تیم بود. به همین دلیل بود که بسیاری تیم «آزادی» را تیم اخلاق سمنان می‌شناسند. صحافی برای بچه‌های تیم همچون پدری مهربان بود. دوستی صمیمی برای جوانان و یک معلم نمونه بود. حتی روی درس خواندن بچه‌ها هم نظارت داشت و به آنها کمک می‌کرد. الگوی خیلی از بچه‌ها شده بود. آن زمان اینطور جاافتاده بود که بسیجی‌ها فقط باید در مسجد باشند گویی هیچ فعالیت دیگری ندارند اما حضور بچه‌های تیم فوتبال آزادی در رده‌های بالا خود پاسخ در خوری به این گزافه‌گویی‌ها بود. شرکت در مراسم مذهبی، مراسم ۲۲ بهمن ماه و برگزاری دعای کمیل بر مزار شهدا از برنامه‌های ثابت تیم بود.

جرقه‌های جبهه رفتن بچه‌های تیم از کجا زده شد؟

بچه‌ها در مساجد انقلابی سمنان بیشتر از گذشته حضور پیدا می‌کردند. مسجد مهدیه سمنان هم پایگاه اصلی حضورشان بود. همین حضور گسترده بچه‌ها در مساجد و پایگاه‌های بسیج باعث شد با شروع جنگ به نوبت به خطوط مقدم جبهه اعزام شوند. یادم است یک‌بار در وسط بازی بودیم که خبر تهاجم عراق را شنیدیم و بازی متوقف شد. از همان لحظه بچه‌ها اعلام آمادگی کردند. اولین حضور اعضای تیم مربوط به عملیات والفجر ۳ بود. بچه‌های تیم با تقدیم ۱۲ شهید و یک اسیر به نام مرحوم محمدحسن فرج زاده توانستند در میدان جنگ و جهاد هم گل بکارند. خوب به یاد دارم در مقطعی وقتی تعداد شهدای تیم آزادی به ۹ شهید رسیده بود، روزنامه کیهان مطلبی با عنوان روایتی از ولایت به چاپ رساند و از ۹ شهید تیم فوتبال آزادی صحبت کرد؛ شهدایی که افتخار تیم فوتبال آزادی شدند.

با حضور بچه‌ها در جنگ، وضعیت تیم به چه صورتی شد؟

با آغاز جنگ همبازی‌هایمان در زمین فوتبال تبدیل به همرزمی در میدان نبرد شد. هر بار که اعزام صورت می‌گرفت بچه‌ها پرشورتر از قبل راهی می‌شدند. البته در زمان جنگ هم تیم بازی داشت. بازیکنان ذخیره در غیاب بازیکنان اصلی که در جبهه بودند در مسابقات شرکت می‌کردند. بچه‌ها در جبهه هم تیم تشکیل داده بودند و زمان‌هایی که عملیات نبود و فرصت مناسبی دست می‌داد فوتبال بازی می‌کردند. سایر رزمنده‌ها هم به تیم ملحق می‌شدند و پیراهن ورزشی خریده بودند. مناطقی مثل مجنون، مهران و چنگوله میدان بازی تیم فوتبال شده بود.

تیم فوتبال آزادی الان هم فعالیت دارد؟

به آن صورتی که در آن دوران بود فعالیت ندارد، اما فرزندان هر کدام از آن فوتبالیست‌ها تیمی تشکیل دادند و هر کدام اهداف این تیم را دنبال می‌کنند.

امروزه وقتی به تماشای بازی فوتبال می‌نشینید، چه چیزی در ذهنتان مرور می‌شود؟

خلوص بچه‌ها! که امروزه کمتر در بین ورزشکارها دیده می‌شود. آن پاکی دیگر نیست. ما با امکانات کم و محدود وارد میدان بازی می‌شدیم. با کتانی‌های پاره. پولی هم برای بازی در تیم نمی‌گرفتیم. هدف تیم حفظ اخلاق بود. ان‌شاءالله که عرصه ورزش کشور بهتر از این شود. من به نوبه خودم تلاش کردم که بچه‌هایم از اخلاق و رفتار ورزشکاران الگو بگیرند و این شهدای ورزشکار را سرمشق قرار دهند.

اینجا جا دارد یادی از شهدای تیم فوتبال آزادی و اولین شهید تیمتان کنید.

بله، ایرج نوروزی‌فر اولین شهید تیم بود. دومین شهید تیم محمد احمدی بود که بعد از عملیات والفجر ۳ به شهادت رسید. سومین شهید ابوالقاسم اصلاحی بود. شهدای دیگر تیم شهید ابوالفضل بزرویی، شهید عطاءالله صحافی، شهید کیومرث (حسین) نوروزی‌فر، شهید علی‌اکبر نیکو، شهید محمدرضا شمس‌الدین، شهید جلال طاهریان، شهید مجید نیک‌ذات، شهید حسن طاهریان و حمیدرضا قدس. من با شهید ایرج نوروزی‌فر همرزم بودم. در مهران کنار هم بودیم که شهید شد. عراقی‌ها توپ مستقیم شلیک کردند و ترکش توپ به ایشان اصابت کرد و شهید شد.

گویا برادر خودتان شهید حسن طاهریان هم از اعضای تیم فوتبال آزادی بود؟

من و حسن هم تیمی بودیم. برادرم متولد ۱۳۴۷ در سمنان بود. تحصیلاتش را تا سال چهارم دبیرستان ادامه داد. حسن فرزند سوم بود. پدرم خادم مسجد زینبیه سمنان بود. حسن درسش خیلی خوب بود. ایشان عضو پایگاه بسیج بود و ۱۸ سال سن داشت. چند باری به جبهه رفته بود. عاقبت ۲۲ دی ماه ۶۵ در عملیات کربلای ۵ در شلمچه شهید شد. مزار برادرم در گلزار شهدای سمنان امامزاده یحیی(ع) آرام گرفته است. دوستانش که با هم درس می‌خواندند پزشک شده‌اند. حسن ما هم درسش خوب بود.

آن زمان کنایه‌های زیادی در مورد نوجوانان و جوانان بسیجی که به جبهه می‌رفتند بود. اینطور وانمود می‌کردند که رزمنده‌ها سواد درست و حسابی ندارند و برای فرار از درس و تحصیل به جبهه می‌روند اما برادر من و همه آنهایی که در آن شرایط سنی در جبهه حضور داشتند به دلیل ولایتمداری و حفظ نظام راهی شدند. حسن اهل تعبد و بندگی به درگاه خدا بود؛ اهل نماز شب. با توجه به سن و سالی هم که داشت استعداد ورزشی‌اش خوب بود. در تیم آزادی در بزرگسالان به صورت ثابت بازی می‌کرد. حسن اهل امر به معروف و نهی از منکر بود. روی حجاب حساسیت زیادی داشت. اگر در میان دوستان و بستگان نزدیکمان هم بی‌حجابی می‌دید، بدون هیچ درنگی تذکر می‌داد. من و حسن و برادر دیگرمان هر سه در جبهه بودیم. وصیتنامه اثرگذاری از خودش بر جای گذشته است. در بخش‌هایی از وصیتنامه این شهید می‌خوانیم: «اسلام را مطالعه کنید، اگر اسلام را بشناسید وظیفه خود را در مقابل آن می‌شناسید. من می‌روم تا به یزید و یزیدیان زمان بفهمانم که امام خود را تنها نمی‌گذارم و شهادت بالاترین آرزوی ماست. من در تمام عمرم از خدا یک چیز خواستم و آن شهادت در راهش بود. سرگردان بودم اما خداوند نینوایی همچون کربلای حسین (ع) را به من نشان داد و راه شهید شدن را هموار ساخت. در زندگی برای خویش هدفی را مشخص کنید. تیم را پایدار نگه دارید و اخلاق و تاکتیک کسب کنید.»

کمی هم از مربی تیم عطاءالله صحافی و شهادتش برایمان بگویید.

شهید صحافی متولد دی ماه سال ۱۳۳۱ در یک خانواده‌ای مذهبی در سمنان بود. فرزند اول خانواده بود و یک برادر و یک خواهر داشت. پدرش از بازاریان سمنان بود. عطاءالله تحصیلاتش را در مقطع ابتدایی در مدرسه صادقیه گذراند و در رشته برق از دبیرستان فنی سمنان دیپلم گرفت. خدمت سربازی‌اش را سال ۵۲ به عنوان سپاه دانش در یکی از روستاهای تربت حیدریه انجام داد. به دلیل علاقه زیادی که به بازی فوتبال داشت، در سال ۵۵ موفق به اخذ گواهینامه مربیگری شد. سال ۵۷ به عنوان دبیر ورزش به استخدام آموزش و پرورش سمنان درآمد. سال ۵۸ ازدواج کرد که ثمره آن یک دختر و یک پسر است. در سال ۵۹ گواهینامه داوری خود را از فدراسیون فوتبال کشور دریافت کرد. سیزدهم اسفند سال ۶۰ به عنوان بسیجی عازم جبهه شد و تا زمان شهادت در سه مرحله در جبهه حضور یافت. همچنین در سال ۶۳ گواهی مربیگری درجه یک جوانان را دریافت کرد و چندین سال مربی بود. مربی تیم‌مان، در ۲۲ بهمن ۶۴ در عملیات والفجر ۸ ام‌الرصاص مفقودالجسد شد اما ۱۳ سال بعد یعنی سال ۷۷ پیکر مطهرش توسط گروه تفحص شناسایی شد و به آغوش خانواده‌اش بازگشت. پیکر شهید صحافی پس از تشییع باشکوه در گلزار شهدای امامزاده یحیی(ع) دفن شد.

> بچه‌ها در جبهه هم تیم تشکیل داده بودند و زمان‌هایی که عملیات نبود و فرصت مناسبی دست می‌داد فوتبال بازی می‌کردند. سایر رزمنده‌ها هم به تیم ملحق می‌شدند و پیراهن ورزشی خریده بودند. مناطقی مثل مجنون، مهران و چنگوله میدان بازی تیم فوتبال شده بود

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۵۶۵۰

شهدای تیم فوتبال آزادی

شهید کیومرث نوروزی‌فر، با نام مستعار حسین اول مرداد ۱۳۴۲ در روستای خیرآباد سمنان به دنیا آمد. به دلیل شغل پدرش که یک نظامی بود اول تا سوم ابتدایی را در تهران در مدرسه صدیقی باهنر گذراند. همچنین سال پنجم ابتدایی و سه سال راهنمایی را در مؤسسه داوود فلاح درس خواند. وضعیت تحصیلی خوبی داشت. مقطع متوسطه را در رشته ریاضی به پایان رساند و قبل از رفتن به جبهه شش ماه در گشت شهری فعالیت می‌کرد. در سال ۶۱ به مدت سه ماه از طرف لشکر ۱۷ علی‌بن ابیطالب به عنوان مسئول گروهان در منطقه عین خوش در عملیات آفندی محرم خدمت کرد. در نامه‌هایی که به دوستانش می‌فرستاد، جویای احوال جوانانی می‌شد که از آنها بی‌خبر بود. می‌خواست حتی در جبهه از وضع زندگی‌شان برای کمک به آنها مطلع شود. کیومرث در نامه‌ای به خواهرش نوشته و به خانواده اطلاع داده بود که نامش را از کیومرث به حسین تغییر و از این به بعد او را با این نام مورد خطاب قرار دهند.

ایشان در سال ۶۲ به مدت پنج ماه به عنوان فرمانده گروهان بود. در اواخر همان سال و اوایل سال ۶۳ پنج ماه با مسئولیت جانشین گردان درجبهه حضور داشت. چهار ماه نیز در سمنان به عنوان معاون آموزش نظامی بود. با بچه‌های جبهه ریاضی و درس‌های دیگر کار می‌کرد تا مبادا از درسشان عقب بیفتند.

آبان ۶۴ ازدواج کرد، اما خیلی زود به جبهه رفت. پنجم دی سال ۶۴ از طرف لشکر ۱۷ علی‌بن ابیطالب به منطقه جنوب رفت و در عملیات والفجر ۸ ام‌الرصاص جانشینی گردان موسی‌بن‌جعفر(ع) را عهده‌دار بود. ۲۲ بهمن سال ۶۴ در منطقه جنوب فاو در عملیات ام‌الرصاص به شهادت رسید. هم اکنون در گلزار شهدای سمنان در امامزاده یحیی دفن است و تنها دخترش زینب شهریور ۶۵ بعد از شهادت پدر به دنیا آمد.

■■■

شهید جلال طاهریان در ۲۶ شهریور سال ۱۳۴۳ متولد شد. از کودکی به مسائل دینی و مذهبی علاقه‌مند بود و همراه پدر به مسجد می‌رفت و اذان می‌گفت. از نوجوانی به فعالیت‌های مهم سیاسی و اجتماعی مثل انجمن اسلامی، ستاد خیریه، ستاد نماز جمعه، شرکت در تظاهرات و پخش اعلامیه توجه ویژه‌ای داشت. در زمان بیکاری به مطالعه می‌پرداخت. اولین بار از طریق بسیج به جبهه رفت و سه ماه آنجا بود. بعد از آن وارد سپاه شد و از طریق یگان علی‌بن ابیطالب(ع) به عنوان پیک گردان پنج ماه در منطقه ماند. چند مرحله دیگر هم به جبهه رفت. آخرین‌بار به خوزستان رفت و جانشین گروهان بود. سرانجام در ۲۲ بهمن ۶۴ در عملیات والفجر ۸ در جزیره ام‌الرصاص به شهادت رسید و مفقود شد. پیکر مطهرش بعد از چند سال کشف و در گلزار شهدای امامزاده یحیی(ع) در کنار مربی‌اش به خاک سپرده شد.

■■■

حمیدرضا قدس هم در ۱۳ آذر ۱۳۴۳ در سمنان متولد شد. ابتدایی را در مدرسه صدیقی و راهنمایی را در مدرسه شهادت گذراند. سپس به هنرستان شهید عباسپور رفت و در رشته ساختمان ادامه تحصیل داد. در تمام آن مدت تابستان‌ها کار می‌کرد. گاهی هم همراه پدرش بنایی می‌کرد. بعد از پیروزی انقلاب عضو بسیج و مدتی بعد نیز وارد سپاه پاسداران شد. با شروع جنگ تحمیلی عراق، حمیدرضا نیز بارها به جبهه رفت. اولین بار در سال سوم دبیرستان بود که پا به جبهه گذاشت و انتخاب اولش مناطق جنگی غرب و کردستان بود. او حدود ۱۷ ماه در مناطق جنگی حضور داشت و در یکی از آن دوره‌ها وقتی حمیدرضا جبهه بود، مادرش از دنیا رفت.

مادرش از آخرین وعده دیدار با حمیدرضا قدس اینگونه روایت کرده بود: «یادمه تازه از جبهه اومده بود، ولی معلوم بود که چند روز دیگه باز می‌خواد برگرده منطقه. نشستم جلوش و شروع کردم به درددل کردن. با خودم گفتم شاید بتونم منصرفش کنم. گفتم آخه مادر جان، اگه یه وقت زبونم لال تیری و ترکشی چیزی خوردی و کشته شدی من چه کنم، هان؟ سرش رو کشید بالا و گفت خب کشته بشم. خوش به حال من اگه شهید بشم، از خدامه که شهید بشم.»

حمیدرضا وقتی به خانه آمد که دیگر مادرش مرحوم شده بود. سرانجام در ۲۱ بهمن سال ۶۴ عملیات والفجر ۸ و در منطقه ام‌الرصاص ترکش دشمن کمرش را شکافت. حمیدرضا قدس در گلزار شهدای سمنان دفن است.

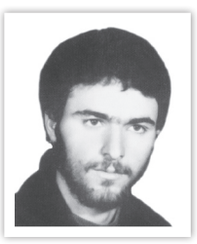
شهید عطاءالله صحافی

شهید کیومرث نوروزی فر

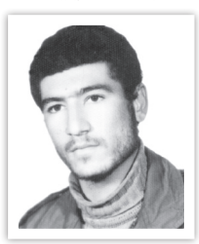
شهید جلال طاهریان

شهید ایرج نوروزی فر

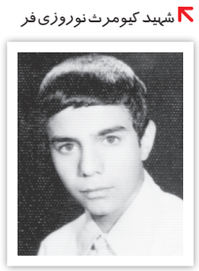
شهید حسن طاهریان

شهید حمیدرضا قدس

جدول

از راست به چپ

■ ۱- بخیه لباس- آسیب‌شناسی ■ ۲- تنبل و بیکار- واحد شمارش نان- میوه هزاردانه- دارو ■ ۳- رد پا- بسیار توبه کننده- سختی و صلابت- طایفه کریمخان ■ ۴- استارت قدیمی- چرخ اتومبیل- مهاجم تاتنهام ■ ۵- همراه ناله- غذای نذری- پارچه گیاهی- نوگرایی ■ ۶- رهبر کمونیست‌ها- مظهر لطافت در طبیعت- آهنگر شاهنامه ■ ۷- درگذشت- از نام‌های خدا به معنی قاضی- تکرار حرفی ■ ۸- چوب خوشبو- شاعر اثر بهارستان- گیاه- نت میانی ■ ۹- ضمیر اشاره- زنخ- از جنگ‌های امام علی ■ ۱۰- همدم- قدم یک پا- شتر تندرو ■ ۱۱- پاک کردن با آب- مجلس قانونگذاری روسیه- صورت- حمله نظامی ■ ۱۲- پایتخت المپیک- از شهرهای صنعتی ژاپن- هدهد ■ ۱۳- حرف نفی عرب- کشور انجامنا- مسجد بزرگ شهر- پارچه‌ای لطیف ■ ۱۴- لیکن- قائم مقام- سرشک- نه ته پیاز نه سر پیاز ■ ۱۵- سرمربی تیم منچستر سیتی- قالبی در شعر فارسی

از بالا به پایین

■ ۱- ضرورتی برای موتورسواران- صدای افتادن چیزی در آب ■ ۲- زره- رفوزه- جوهر گین ■ ۳- همراه خورد- رنج ومحنت- جاسوس- تخم مرغ فرنگی ■ ۴- گودال- رویان ■ ۵- مکان دورافتاده- زن خالدار- اثر امیل زولا ■ ۶- مبانی و قواعد- گرفتنی سربزنگاه- آفریننده ■ ۷- تیم فوتبالی در یونان- گفت‌وگوهای فیلم- عنصر شیمیایی ■ ۸- علاقه؛ ارتباط- کنایه از کوتاه‌قد ■ ۹- ریشه- شلیل- کلمه سؤالی ■ ۱۰- دروازه‌بان افسانه‌ای شوروی سابق- مغرور- آرزوها ■ ۱۱- جهاز عروس- گاو مقدس مصریان- از نمازهای یومیه ■ ۱۲- شیرینی میوه‌ای- واحد طول سنتی ■ ۱۳- دوستی- منطقه ییلاقی و خوش آب و هوای از توابع نوشهر- موجود نامرئی- قورباغه ■ ۱۴- آشفته و پریشان- شهر مسجد کبود ■ ۱۵- یاقوت- شانه و گردن

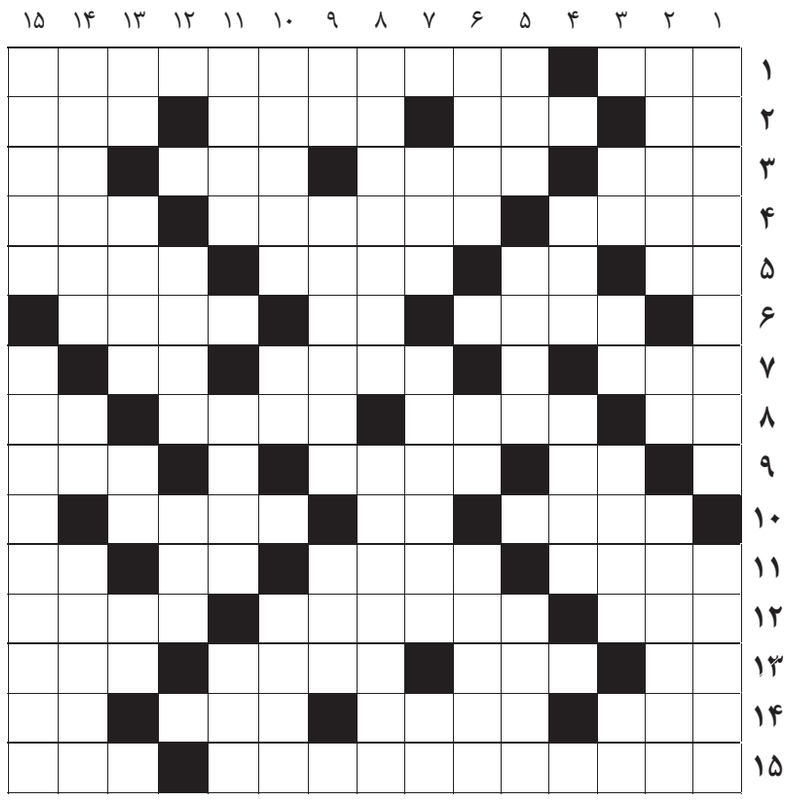

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۴	۳	۲						
			۴		۱			
		۱					۳	۵
۳						۷		
۶	۲					۳		
				۷		۸		
			۷		۶			
۹	۱	۴						
					۳		۹	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۶۴۹

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	س	ب	ق	ت	غ	ی	ر	م	ج	ا	ز	■	ق	د	ر
۲	پ	و	ر	ا	■	گ	ی	ل	ا	ن	■	ش	ع	ر	ا
۳	ی	■	د	ی	ن	ا	م	ی	ت	■	ا	ه	و	ا	ز
۴	د	و	■	ب	ا	ن	ی	■	ن	م	ر	و	د	■	ی
۵	ر	ا	ش	■	ف	گ	ا	ر	■	ل	ا	د	■	و	ا
۶	و	ل	و	ا	ل	ی	■	و	ر	ا	م	■	م	ا	ن
۷	د	■	م	ز	ه	■	ف	ز	ع	■	ش	ب	ک	ی	ه
۸	■	ج	ی	ب	■	ت	ر	ش	ی	ز	■	ل	ا	ر	■
۹	ی	ا	ن	ک	ی	■	ا	م	ت	■	م	ا	ت	■	ا
۱۰	ا	م	ه	■	غ	ن	ق	ا	■	ک	ا	ل	ب	ا	س
۱۱	د	ی	■	ا	س	م	■	ر	م	ا	ن	■	ه	ل	ب
۱۲	گ	■	ن	ر	و	د	ا	■	ا	س	ی	ا	■	ب	ا
۱۳	ا	س	ی	ا	ب	■	م	ا	ر	ا	ن	ا	■	■	ن
۱۴	ر	ه	ا	م	■	م	ا	ر	ک	ا	■	ش	ی	ر	ی
۱۵	ی	و	ز	■	ک	ا	ر	ل	و	س	د	و	ن	گ	ا